

نگاه

فلسفه سیاسی

نیک زیستی و فلسفه سیاسی تحلیلی



جواد حیدری

تمام هم و هم اخلاق و سیاست، فراهم آوردن نیک زیستی (Well Being) برای انسان‌هاست. دو نفر به شکل دقیق و عالمانه روی بحث «نیک زیستی» متمرکز شدند، یکی تی.ام. اسکلن (متولد ۱۹۴۰)، فیلسوف امریکایی و دیگری ریچارد لایارد (متولد ۱۹۳۴)، اقتصاددان بریتانیایی است که او را «نزار شادکامی» می‌خوانند. این دو نیک زیستی را به دو حوزه مجزای فردی و جمعی تقسیم کرده‌اند و معیارها و اصولی را برای هر دو حوزه گفته‌اند که این معیارها با شواهد تجربی و شهود اخلاقی مخاطبان قابل بررسی هستند. البته این دو با یکدیگر ارتباط وثیق دارند.

نیک زیستی فردی

ریچارد لایارد در کتاب «شادکامی: درس‌هایی از یک علم جدید» هفت ویژگی برای نیک زیستی فردی برمی‌شمارد:

- ۱- احساس مثبت: روی هم رفته از زندگی اش لذت ببرد و شادکام باشد.
- ۲- فرقه‌گی: یعنی فرد مشغولیتی داشته باشد، یعنی مثلاً فردی که دوست دارد چیز جدید یاد بگیرد و متوجه نمی‌شود که چقدر زمان چگونه می‌گذرد.
- ۳- معناداری و هدف داشتن زندگی: احساس کند کاری انجام می‌دهد که هم ارزشمند هم مهم است.
- ۴- عزت نفس: فرد احساس مثبتی نسبت به خودش دارد.
- ۵- خوش بینی به آینده
- ۶- تاب‌آوری
- ۷- روابط و ارتباطات مثبت

نیک زیستی جمعی

برای توضیح آن به جان رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱)، فیلسوف معاصر امریکایی برجامی‌کننده رالز با مفهوم «خیرهای اولیه» (Primary goods) می‌گفت ما در زندگی جمعی دنبال زندگی‌ای هستیم که برای همه انسان‌ها با ویژگی‌های روحیه‌های مختلف ارزشمند باشد. این امر با خیرهای اولیه حاصل می‌شود که خود به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: اول خیرهای اولیه طبیعی که عبارتند از: توانایی‌های بدنی و توانایی‌های ذهنی؛ این دو رابخت در اختیار ما می‌گذارد؛ ثانیاً خیرهای اولیه اجتماعی (social) که عبارتند از:

- ۱- آزادی‌های اساسی (basic liberties)
- ۲- درآمد و ثروت
- ۳- عزت نفس اجتماعی

از دید رالز نیک‌بازی‌ها مثل رگبار عزت نفس انسان‌ها را نشانه می‌رود و از بین می‌برد.

از دید رالز هر نظام سیاسی که بتواند این خیرهای اولیه را به شکل عادلانه‌ای توزیع کند، منصفانه است و مشروعیت دارد.

بحث از نیک زیستی در هسته اصلی فلسفه سیاسی تحلیلی قرار دارد. به تعبیر اسکلن در کتاب «آنچه به یکدیگر بدهکاریم» موضوع ریاضیات، روابط میان اعداد است، موضوع مبحث تجربی طبیعی، طبیعت است، موضوع سیاست و فلسفه اخلاق، نیک زیستی است، او می‌گوید تمام هم و هم غم اخلاق و سیاست، تأمین نیک زیستی برای انسان است، خوان نیک زیستی فردی خواه نیک زیستی جمعی، البته ممکن است ما نیک زیستی فردی داشته باشیم، اما نیک زیستی جمعی نداشته باشیم. ممکن است در یک نظام سیاسی زندگی کنیم نیک زیستی جمعی داریم و خیرهای اولیه خوب توزیع شده باشند، اما نیک زیستی جمعی نداریم. حسن این نظرش آن است که فروز کاست گرایان اجتناب می‌کنند به تعبیر اسکلن فلسفه اخلاق متکفل تأمین نیک زیستی فردی است و هم غم فلسفه سیاسی نیز تأمین نیک زیستی جمعی است.

به موضوع فلسفه سیاسی تحلیلی اشاره شد. اما روش فلسفه سیاسی تحلیلی چیست؟ یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مصطفی ملکیان در فضای فرهنگی ما، التزام دقیق به معیارهای فلسفه تحلیلی است. ایشان در حوزه‌های فلسفه اخلاق، فلسفه ذهن، فلسفه دین و تفکر انتقادی بحث کرده‌اند. کتاب «فلسفه سیاسی» (درآمدی کامل) نوشته فیلیپ پاروین و کلر چمبرز از نمونه‌های بارز این تفکر در فلسفه سیاسی است و معیارهای روش فلسفه تحلیلی در آن رعایت شده است. این معیارها عبارت‌اند از: ۱- وضوح: هم در مقام ادعا و هم در مقام ادله اهمیت این ویژگی به تعبیر یکی از نشرحان رالز در آن است که در کشورهای فلسفه‌های تحلیلی رشد کرده، اپیدئولوژی‌های ویرانگر به بار نیامی‌اند. فلسفه تحلیلی امور غیر عقلانی را می‌خشکاند.

۲- فلسفه سیاسی تحلیلی میان واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی حرکت کرده است. واقع‌گرایی صرف ما را به سمت سلب مسوولیت اخلاقی می‌کشاند و آرمان‌گرایی صرف ما را به ناآبادی‌گرایی می‌کشاند. آدم‌ها استعداد این را دارند که از آرمان‌گرایی صرف به واقع‌گرایی عریان برسند. اما فلسفه سیاسی تحلیلی گرفتن مزیت‌های واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی و پرهیز از زیان‌های آنهاست، مثل رالز که خود را یک ریالیست بی‌توپین (واقع‌گرای آرمان‌گرا) خواند.

۳- پادریش تکرار از رزها: این راهی از رالز گرفته است. فلسفه سیاسی تحلیلی باید واقعیت تکرر در جامعه را بپذیرد و بی طرفی خود را حفظ کند.

۴- از مسائل عمیق و مناقشات فیصله‌ناپذیر در باب معنای زندگی و دین و ماوراءالطبیعه اجتناب می‌کند. فلسفه سیاسی تحلیلی می‌گوید کار من حل مسائل عمیق فلسفی نیست. آنها در جای خودش مطرح می‌شود. کار من برقراری زندگی مسالمت‌آمیز بین آدم‌هاست، بدون اینکه بخواد متدینین را سبکوار کند یا سکولارها را متدین. اگر فلسفه سیاسی وارد این مناقشات شود، از کار کرد خودش دور می‌شود.



گفتار مصطفی ملکیان در نشست رونمایی از کتاب فلسفه سیاسی

ضرورت جمع عقلانیت و اخلاق در سیاست

البته این نظر بنده است. به نظر من ترتیبی که عرضه خواهیم کرد، منطقی تر نسبت به ترتیبات سایر کتاب‌هاست. به زبان صریح‌تر و غیر متواضعانه‌تر، اگر می‌خواستیم روزی این روش انسان را متوجه می‌کنند که اگر این مطلب را بیان کردیم، مطلب بعدی که بیان می‌کنم، چه خواهد بود و به همین ترتیب،

قبل از بیان آن سیر، تأکید می‌کنم که فلسفه سیاسی سخت و اماد و فلسفه دیگر است: ۱. فلسفه اخلاق، ۲. فلسفه حقوق، من مقدمات فلسفه اخلاقی فلسفه سیاسی و مقدمات فلسفه حقوقی فلسفه سیاسی را بیان نمی‌کنم و نمی‌گویم چرا فلسفه سیاسی نتایج و فرزند این دو ناست، اما وقتی سیر مباحث را بخوانید، می‌بینید که فلسفه سیاسی در کجاها به فلسفه اخلاق و به فلسفه حقوق وامدار است.

البته این نظر بنده است. به نظر من ترتیبی که عرضه خواهیم کرد، منطقی تر نسبت به ترتیبات سایر کتاب‌هاست. به زبان صریح‌تر و غیر متواضعانه‌تر، اگر می‌خواستیم روزی این روش انسان را متوجه می‌کنند که اگر این مطلب را بیان کردیم، مطلب بعدی که بیان می‌کنم، چه خواهد بود و به همین ترتیب،

قبل از بیان آن سیر، تأکید می‌کنم که فلسفه سیاسی سخت و اماد و فلسفه دیگر است: ۱. فلسفه اخلاق، ۲. فلسفه حقوق، من مقدمات فلسفه اخلاقی فلسفه سیاسی و مقدمات فلسفه حقوقی فلسفه سیاسی را بیان نمی‌کنم و نمی‌گویم چرا فلسفه سیاسی نتایج و فرزند این دو ناست، اما وقتی سیر مباحث را بخوانید، می‌بینید که فلسفه سیاسی در کجاها به فلسفه اخلاق و به فلسفه حقوق وامدار است.

ضرورت نهاد سیاست

اما در نگارش کتابی راجع به فلسفه سیاسی، نخستین سوال این بود که وجود نهادی به نام نهاد سیاست و به تبع آن نهاد حکومت چه ضرورتی دارد؟ از نظر منطقی این سوالی بحث است. یعنی اگر جامعه بدون این نهاد باشد، کجا می‌تواند نظم و امنیت داشته باشد؟ به نظر من نهاد سیاست یک کارکرد اساسی دارد. این نهاد در واقع نوعی تنظیم کننده روابط اجتماعی است. در فلسفه اخلاق، ما به دنبال اخلاق فردی هستیم، اما در فلسفه سیاسی ما به دنبال اخلاق اجتماعی هستیم. نهاد سیاست در واقع نوعی تنظیم کننده این روابط است. به نظر من نهاد سیاست یک کارکرد اساسی دارد. این نهاد در واقع نوعی تنظیم کننده روابط اجتماعی است. در فلسفه اخلاق، ما به دنبال اخلاق فردی هستیم، اما در فلسفه سیاسی ما به دنبال اخلاق اجتماعی هستیم. نهاد سیاست در واقع نوعی تنظیم کننده این روابط است.



رالز معتقد است آزادی و عدالت نه فقط ناسازگار نیستند، بلکه بدون عدالت، آزادی بی‌وجه است. یعنی آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی آزادی، عدالت بی‌وجه است.

نهاد حکومت نهاد دولت نداریم؟ ضرورت پاسخ به این پرسش‌ها در پس پشت گذاختن افرادی است که به نحوی از آنجا به شکاکیت نسبت به نهاد سیاست قائل هستند. مراد آنها نیهیلیست‌ها و آنارشیست‌های سیاسی مشهور نیست، بلکه هر فردی است که نسبت به نهاد سیاست دچار شکاکیت است. بنابراین این بحث اولیه نیست. دان ضرورت این نهاد برای جامعه و اثبات این نکته است که بدون آن گذران زندگی اجتماعی کاملاً حقه امکان‌پذیر نیست.

کارکردها و هنرهای نهاد سیاست

بحث بعدی نشان دادن کارکردهای نهاد سیاست است، یعنی هنرها و کارهایی که ضرورت این نهاد را ایجاد می‌کنند. این کارکردها در نگاه نخست هشت ناست، البته به مقایسه بیشتر درمی‌یابیم برخی از آنها به بعضی دیگر فرو کاست پذیر هستند. اما به هر حال نهاد سیاست برای این هشت کارکرد آمده است:

۱. نظم و ثبات در جامعه، ۲. امنیت، ۳. رفاه، ۴. عدالت، ۵. برابری، ۶. آزادی، ۷. برابری، ۸. صلح.

این فهرست را باید «پیش‌تأملی» (pre-reflective) در نظر گرفت، و گرنه با تأمل بیشتر درمی‌یابیم برخی از اجزای آن قابل فرو کاستن به برخی از اجزای دیگر و زیرمجموعه آنها هستند.

فصلیت نهاد سیاست

اما سوال بعدی این است که آیا می‌توان یکی از کارکردها را در اس قرار داد و بقیه را دلیل آن تعریف کرد؟ به عبارت دیگر در اینجا سوال فصلیت نهاد سیاست محل بحث است، یعنی فصلیت نهاد سیاست در این است که همه این کارکردها را داشته باشد، اما یکی از این هنرها و کارکردها را در اس و بقیه را تحت الشعاع آن قرار دهد. لیبرال‌ها معمولاً معتقدند بزرگ‌ترین فصلیت نهاد سیاست، عدالت است. سوسیالیست‌ها بیشتر به عدالت تکیه می‌کنند. پاسخ به این پرسش مهم است که آیا در میان این کارکردها، یکی هست که بقیه باید خود را با آن وفق دهند و همه

حکومت بین خودشهروندان است. موضع چهارم برقراری عدالت بین یک حکومت و سایر حکومت‌هاست. موضع پنجم زمانی است که بحث برقراری عدالت بین حکومت و سازمان‌های بین‌المللی است. موضع ششم برقراری عدالت بین نسل‌هاست، حکومت باید عدالت را به طریقی برقرار سازد که نسل کنونی به نسل آینده ظلم نکند.

بعد از تعیین آرمان عدالت و انواع و حوزه‌هایش، ذیل همین بحث، کیفیت اعمال عدالت است. به تعبیر دیگر چه فرآیندی باید عمل کند که فرآورده آن عدالت باشد؟ اینجا جست که باید از عقلانیت و وسیعی برخوردار بود و حکومت‌ها باید به آخرین دستاوردهای علوم و معارف بشری توسل بجویند. نکته بعدی اقتضات عدالت است. مثلاً یک بحث مهم در این رابطه این است که آیا عدالت اقتضای برابری دارد؟ اینجا جست که انواع برابری‌ها محل بحث قرار می‌گیرند مثل برابری در حقوق، برابری در عقلانیت، برابری در رفتار، برابری در پیامد، برابری در فرصت و... البته تنها اقتضای عدالت برابری نیست و یکی از اقتضاهای عدالت، آگاه‌سازی انسان‌هایی که قرار است عدالت بین آنها اجرا شود. سوال این است که چقدر باید برای عادلانه رفتار کردن، به انسان‌ها آگاهی داد؟

بحث بعدی آزادی است. همه آنچه راجع به عدالت گفته شد، درباره عدالت هم درست است، یعنی اینکه مفهوم آزادی چیست؟ انواع آزادی کدام است؟ حوزه‌هایی که در آنها آزادی باید اعمال شود، کجاست؟ چگونه باید آزادی را اعمال کرد و اقتضات آزادی کدام است؟

بحث نهم این است که آیا دو آرمان عدالت و آزادی باهم سازگارند؟ یک پاسخ این است که متقاطعند و باهم سازگاری ندارند، یک پاسخ این است که باهم پیش می‌روند. رالز معتقد است آزادی و عدالت نه فقط ناسازگار نیستند، بلکه بدون عدالت، آزادی بی‌وجه است و بدون آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی این دو مکمل یکدیگر هستند. اما ناسازگاری این دو با هم عرفی اما دمایان عادی بیشتر وفق می‌کند. یعنی در فهم عرفی، عدالت و آزادی نام سازگار می‌نمایند. اگر فهم عرفی راست می‌گوید، کار متفکر سیاسی است که نشان بدهد برای رفع تعارض عدالت و آزادی چه باید کرد؟ کجا باید حق را بر عدالت و کجا باید حق را بر آزادی داد؟ این بحثی بسیار پیچیده و حیاتی است.

خاستگاه قدرت نهاد سیاست

نهاد سیاست قدرت خود را برای اجرای کارکردهای بالا از کجا آورده است؟ هر نهادی برای اعمال یک کارکرد نیازمند به قدرت است. اگر تک تک شهروندان خودشان این قدرت را داشتند یا نهاد دیگری این قدرت را داشت، دیگر نیازی به نهاد سیاست نبود. بنابراین حتماً قدرتی در نهاد سیاست منطقی و مضر است که آن را نزد شهروندان دیگر گرداند و نه نهاد دیگری که بتواند این کارکردها را اعمال کند. پیروی این بحث این پرسش‌ها مطرح می‌شود که اولاً قدرت دقیقاً یعنی چه و ثانیاً چه مفهوم یا مفاهیمی از قدرت هست که فقط آن را در نهاد سیاست می‌توان دنبال کرد و فقط نهاد سیاست این قدرت را دارد. منشأ این قدرت از کجاست و چه کسی آن را به نهاد سیاست داده است؟ و به تبع آن نهاد حکومت چه ضرورتی دارد؟ از نظر منطقی این سوالی بحث است. یعنی اگر جامعه بدون این نهاد باشد، کجا می‌تواند نظم و امنیت داشته باشد؟ به نظر من نهاد سیاست یک کارکرد اساسی دارد. این نهاد در واقع نوعی تنظیم کننده روابط اجتماعی است. در فلسفه اخلاق، ما به دنبال اخلاق فردی هستیم، اما در فلسفه سیاسی ما به دنبال اخلاق اجتماعی هستیم. نهاد سیاست در واقع نوعی تنظیم کننده این روابط است.

سازگاری با سایر مطالب

بحث دهم این است که چگونه سایر کارکردهای مثبت نهاد سیاست را می‌توان با حفظ عدالت و آزادی داشت؟ یعنی چگونه نظم و ثبات و امنیت و رفاه (مخصوصاً و برابری و صلح را می‌توان با حفظ عدالت و آزادی حفظ کرد؟ فرض کنیم آن دو عامل را با هم تلفیق کردیم، آیا ضمانتی وجود دارد که اگر جامعه‌ای حتماً عادلانه و آزاد باشد، حتماً رفاه هم خواهد داشت؟ ممکن است کسی بگوید، می‌شود جامعه‌ای کاملاً آزاد و کاملاً عادلانه را بدون رفاه تصور کرد، بدون نظم و ثبات با بدون امنیت. تنها با فرض این شکل از جوامع، می‌توان پرسید به بقیه آرمان‌هایی که کارکردهای دیگر نهاد سیاست بودند، چگونه می‌توان از مجرای آزادی و عدالت رسید؟ یعنی راهی که بدون فساد کردن عدالت و آزادی، امنیت و نظم و رفاه و رفاه و برابری و صلح و... را هم فراهم آورد. به عبارت دیگر بحث چند و چون سازگاری آن دو موضوع است. آرمان با بقیه آرمان‌هاست.

سیاست کجا نباید دخالت بکند؟

تاکنون بحث از این بود که نهاد سیاست با حکومت یا دولت چه کارهایی باید بکند، اما بحث یازدهم این است که این نهادها چه کارهایی هرگز نباید بکنند؟ آیا سیاست باید در اخلاقیات ما هم دخالت کند؟ آیا سیاست تفویض و مفوض (تفویض کنندنده) وجود دارد. بسته به اینکه خاستگاه این قدرت را خدا یا مردم یا مردم ثالث یا ربی بدانی، شیوه تفویض آن مساله بعدی است. پرسش بعدی این است که سلب این قدرت چگونه صورت می‌گیرد؟ یعنی نیروی که این قدرت را به نهاد سیاست داد، یا چه کم و کیفی و چند و چون و مکانیزمی می‌تواند این قدرت تفویض شده را پس بگیرد و مثلاً به یک نظام یا رژیم سیاسی دیگر بدهد؟ بنابراین سازو کارهای سلب قدرت سیاسی مساله بعدی است.

عدالت و آزادی، دو مطلوب اساسی

اما فرض کنیم که این نهاد سیاست برقرار شده و قدرت دارد و می‌خواهد عدالت را برقرار کند. زیرمجموعه بحث عدالت چند مبحث مهم مطرح می‌شود: نخست اینکه عدالت چیست و یعنی چه؟ دوم اینکه عدالت انواعی دارد و هر جا یکی از این انواع باید اجرا شود، برخی از این انواع عبارت‌اند از: عدالت توزعی، عدالت قضایی، عدالت جزایی، عدالت تصحیحی، عدالت ترمیمی و... نظام‌های سیاسی در اجرای عدالت همه جانی‌توانند به یکسان عمل کنند. نمود اجرای عدالت در قوه قضاییه با قوه مجریه و این دو با قوه مقننه متفاوت است.

ما نزدیک به ۹۰ قسم عدالت داریم که موضع هر کدام از آنها باید مشخص شود. همچنین حوزه‌های عدالت بحث مهمی است. ما عدالت را در ارتباطی با یکی برقرار می‌کنیم؟ عدالت در حوزه‌های متعددی مطرح است. یکی عدالت، عدالت بین اجزای خود نهاد سیاست است. یعنی باید بین عناصر تشکیل دهنده نهاد سیاست و نهاد حکومت و نهاد دولت عدالتی برقرار باشد. دوم مراد عدالت بین نظام حاکم بر جامعه و شهروندان است و رابطه حاکم و محکوم یا رابطه بین نظام سیاسی و شهروندان یا رابطه عدالت با عدالت بین نظام سیاسی و شهروندان یا رابطه عدالت با عدالت بین اجزای خود نهاد سیاست است. ما نزدیک به ۹۰ قسم عدالت داریم که موضع هر کدام از آنها باید مشخص شود. همچنین حوزه‌های عدالت بحث مهمی است. ما عدالت را در ارتباطی با یکی برقرار می‌کنیم؟ عدالت در حوزه‌های متعددی مطرح است. یکی عدالت، عدالت بین اجزای خود نهاد سیاست است. یعنی باید بین عناصر تشکیل دهنده نهاد سیاست و نهاد حکومت و نهاد دولت عدالتی برقرار باشد. دوم مراد عدالت بین نظام حاکم بر جامعه و شهروندان است و رابطه حاکم و محکوم یا رابطه بین نظام سیاسی و شهروندان یا رابطه عدالت با عدالت بین نظام سیاسی و شهروندان یا رابطه عدالت با عدالت بین اجزای خود نهاد سیاست است.

نسیب جوهری میان هنر و عرفان



صدرا صدوقی

گزارش «اعتماد» از آیین اختتامیه «همایش ملی متن پژوهی ادبی» در انجمن مفاخر عرفان، روح ادب و هنر ایران

آیین اختتامیه «همایش ملی متن پژوهی ادبی» با عنوان «هنر و ادبیات عرفانی» به همت همکاری هسته مطالعات ادبی و متن پژوهی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، انجمن علمی پژوهش‌های هنری ایران و انجمن علم هنر و ادبیات تطبیقی ایران برگزار شد. در این رویداد حسی بلخاری رییس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، محبتی استاد دانشگاه زنجان؛ محسن روستایی مشاور سازمان اسناد و کتابخانه ملی و حمیدرضا شعیری استاد دانشگاه تربیت مدرس به ایراد سخن پرداختند. گزیده‌ای از این سخنرانی‌ها می‌خوانید.

نسیب جوهری میان هنر و عرفان

حسن بلخاری: در شش یک نسبت جوهری میان هنر و عرفان وجود دارد. عرفان عقیه نظری و شهودی هنر و «هنر» آینه‌نظور این شهود است. گرچه در فرهنگ ایرانی نسبت هنر به معنای مجزای ظهور شهود عرفان به عنوان منبع شهودات، روشن است: عرفای ما هنرندان عرصه شهودند و هنرندان ما بناپنر روایت‌هایی که در رساله‌تفسیرینده وجود دارد دل‌ذکر و ماخول در حلقات ذکر بوده‌اند. بناپنر این‌نیازی به اثبات رابطه هنر و عرفان در تمدن شرقی وجود ندارد. سید حیدر در کتاب «جامع الاسرار و منبع الانوار»، بحثی درباره قوه خیال دارد. او بیان می‌کند که اگر ما هنر و عرفان را به مثابه دو دایره در نظر بگیریم، یکی دو ماهیمن بنیادین مشترک اینها با هم قوه خیال است. هنر و ادب به واسطه «قوه خیال» به ظهور می‌رسند. البته باید توجه داشت که خیال و تخیل با هم متفاوتند. ذکر این نکته ضروری است که «خیال و تخیل» در حکمت اسلامی، درست در خدمت الهیات بوده است. از این رو، «خیال» نقطه مماس هنر و عرفان است.

عرفان به مثابه امر سیاسی

مهدی محبتی: مفهوم عرفان، همواره مناقشه‌برانگیز و دارای اشکال گوناگونی چون خاموش و غیرخاموش است. ولی منظور ما همان عرفانی است که در فرهنگ تاریخی و متون مکتوب ما خود را نشان داده است. درباره امر سیاسی هم لازم است به دو نکته توجه شود: امر سیاسی گاهی شامل مکاتب سیاسی است که در فلسفه سیاسی دربرابر آنها بحث می‌شود و گاهی هم چیزی است که در جامعه، درگیر آن هستند. بناپنر این‌دین نظری که در کتاب‌ها و آثار مکتوب آمده و ایده عملی که مردم با آن درگیرند، تفاوت وجود دارد. عرفان هم از دو منظر قابل توجه است: یکی عرفانی که با مسائل ذهنی مرتبط است و ربطی به وضعیت اجتماعی مانند دور دیگری را برداشته است. تأکید می‌کند عرفان در پهنه عمل اجتماعی همیشه نقش دارد. در این میان بنده معتقدم ما عرفان را یک‌رویکرد مستقیم در حیطه اجتماعی در تاریخ فرهنگ خودمان می‌دانیم. در تاریخ فرهنگ ما عارفی را ندانیم که به سمت سخن و کنش سیاسی رفته و کشته نشده باشد. از جمله شیخ شهاب‌الدین سهروردی وقتی در صدد بود تغییرات سیاسی ایجاد کند، کشته و شهید شد. قدرت‌ها همواره در تاریخ فرهنگ و اندیشه سبقه عرفانی داشته‌اند که تا امروز ادامه دارد.

یک سند مهم سلسله نعمت الهی

محسن روستایی: سند تاریخی سلسله شاه‌نعمت‌اللهی، از نظر تاریخی و محتوایی الهامات زیادی را در این سند مربوط به اوایل دوره قاجار است و مخاطب نامه مشخص است ولی مشخص نیست، امم ممکن است نویسنده آن رضاعی شادکنی باشد. سلسله نعمت‌اللهی متعلق به قرن هشتم به بعد است که یک سلسله شیعه‌مدارند در حقیقت این سند می‌تواند نشان دهنده بخشی از کنش‌های این سلسله تاریخی در ایران باشد. مهم‌ترین چیزی که عرفای فلسفه الهی به آن توجه دارد آن است که اگر نخواهند در مسیر صحیح بازگردند، باید از دنیا بدرکنند و در صراط مستقیم قرار گیرند. عزت‌تشنه‌شنی، کم‌خودن، کم‌گرفتن و شرب زنده‌داری از اصول عرفانی آنهاست. از این رو این سند را باید در حوزه ادبیات عرفانی بررسی کرد.

تن» در نظر به‌های مربوط به حوزه معنا

حمیدرضا شعیری: ورود «تن» در نظر به‌های مربوط به حوزه معنا چرخشی ضروری بود که در دهه نود میلادی پس از دوره سی ساله ساختگرایی اتفاق افتاد. منطق‌گرایی حاکم بر نظر به‌های معنا جابجایی برای حضور تن در فرآیندهای نشانه معنائشناختی قابل نبود. این چرخش نظری و روش‌شناختی را از یک سو مدیون دیدگاه بدیدار شناختی و انسان‌شناختی و از سوی دیگر مدیون «ایده نظریه نشانه‌شناسی معنائشناسی عوالمی توسط دیگر فونتتی» هستند. سنت‌شناسی سوسوری و یلمزلی که متکی بر رابطه بین دال و مدلول است و ارتباط دو وجه‌نشانه مانند پشت و روی سکه را مورد تأکید قرار می‌دهد، جایی برای عملکردها و حضور تن به عنوان حایل بین دو پلان زبان یعنی صورت و محتوا قائل نیست. فرمالیست‌های روسی هم این حضور تن را انکار کردند تا زان‌ب به عنوان امری پیش تعیینی، پیش ساخته و مقدم بر حضور انسانی جلوه کنند. تها یلمزلی زبان‌شناس دامکار می‌تواند بگوید که رابطه بین دو پلان زبان قطعی نیست و شناسا، ما هر بار در این رابطه با جهان و بر اساس تجربه زیسته و ادراکی متوجه می‌شویم که تن، مادر چه وضعیت دارد. در تن از «من» و «خود» تشکیل شده است. «من» یا گاهی است که خود بر آن تکیه می‌کند تا شکل بگیرد و «خود» به تن اجازه می‌دهد تا بتواند نسبت خود را با جهان در یابد. پس «خود» کار کرد دین‌شناسانه هم دارد. آنچه مساله اساسی بحث تن در حوزه معنائشناسی این است که تن مانند کنش‌گری بین دو وجه زبان یعنی دال و مدلول قرار می‌گیرد و آن دو در مذاکره با یکدیگر قرار می‌دهد و به این ترتیب معنا قدرت بسط و ارجح جایی می‌یابد.

روژنامه‌نگار

